



### حکمای اسلامی



دکتر سید مصطفی محقق داماد

آن شیء در ذهن ما وجودی دیگر پیدا می‌کند و علت اینکه پس از پیدایش صورت یک شیء معین در ذهن، ما التفات به خارج پیدا می‌کنیم و گویی ذهن ما همچون آئینه‌ای می‌گردد که خارج را برای ما منکشف می‌سازد این است که در ذهن ما وجودی متحقق گردیده که ماهیت و چیستی آن موجود همان ماهیت و چیستی موجود خارجی است و تفاوت میان آندو نحوه وجود است) مثلاً وقتی ما قطعه سنگی را تصور می‌کنیم در ذهن ما واقعاً قطعه سنگی وجود می‌یابد که از نظر ذات و ماهیت با قطعه سنگی که در بیرون است تفاوتی ندارد، و تفاوت آنها در نحوه وجود است که یکی ذهنی است و دیگری خارجی.

منظور از ماهیت در فلسفه اسلامی ذات و طبیعت شیء است، که در پاسخ حقیقت آن واقع می‌گردد. مثلاً وقتی از حقیقت پرویز سؤال شود که او چیست؟ در پاسخ گفته خواهد شد او انسان است، بنابراین چیستی و ماهیت او انسان است.

بنظر صدرا آنچه در خارج متحقق می‌گردد و اصالت دارد وجود است و اگر گفته می‌شود که هر ممکنی مرکب است از ماهیت و وجود چنین نیست که دو واقعیت در خارج متحقق باشد، اصالت تنها از آن وجود است و دیگری امری اعتباری و ذهنی است و مراد از ترکیب در ممکنات، ترکیب در ذهن است نه در خارج، یعنی ذهن انسان موجود در خارج را می‌تواند تصور کند و چیستی و هستی او را از یکدیگر ممتاز نماید.

در مسئله وجود ذهنی سخن این است که درست است که تنها بوسیله وجود، ماهیات اشیاء، تحقق می‌یابند ولی همانطور که با وجود خارجی، اشیاء در خارج ظهور و

در این مقاله به سیر تاریخی این نظریه در فلسفه اسلامی اشاره و سپس دلایل اثباتی آن مطرح می‌گردد و بنحو اجمال تفاوت این نظریه با نظریه «فنونولوژیستها» در فلسفه معاصر پرداخته می‌شود.

مسئله وجود ذهنی از مسائلی است که در فلسفه یونان باستان و حتی در دوره‌های اولیه فلسفه اسلامی بصورت یک مسئله مستقل و جامع‌الاطراف مطرح نبوده و بعدها در دامان فلسفه اسلامی رشد و نمو کرده است فلاسفه اروپا بنحو دیگری وارد بحث شده‌اند، بیشترین محور بحث آنان در مورد واقع‌نمایی و بتعبیر دیگر ارزش معلومات است و همانطور که می‌دانیم بعضی به نفی ارزش واقع‌نمایی علم یعنی نوعی ایده‌آلیسم رسیده‌اند.

بنظر حکمای اسلامی ارتباطی که میان ما و دنیای خارج از ذهن ما برقرار است تنها بوسیله علم به اشیائی است که آن اشیاء اگر چه خارج از ذهن ما و اختیار ما است اما نزد ما حضور ذهنی دارند و به این حضور ذهنی که در اختیار ماست وجود علمی اشیاء می‌گوییم و از همین رهگذر برای اشیاء دو نحوه وجود قائل شده‌اند، یکی وجود خارجی که مستقل از ذهن است و دیگری وجود وابسته به ذهن و یا وجود نزد ذهن که آنرا وجود ذهنی اصطلاح کرده‌اند.

(البته ناگفته نماند در مقابل حکمای اسلامی گروهی از متکلمین (اشاعره) چنین وجودی را اعتراف نکرده‌اند. آنان معتقدند علم تنها اضافه‌ای میان ذهن و خارج است، نه آنکه با علم وجودی در ذهن متحقق گردد، ولی نظری که در حکمت اسلامی بعنوان نظر معتبر شناخته شده همان است که وقتی ما به چیزی علم پیدا می‌کنیم ذات و ماهیت

ثبوت می‌یابند همینطور با وجود ذهنی در ذهن نیز می‌توانند ظهور و ثبوت بیابند.

و بدیگر سخن، بعقیده حکمای مسلمان خداوند آفریننده موجودات است در خارج، و با ایجاد او حقایق در خارج خلق و موجود می‌گردند. نفس ناطقه انسان نمونه‌ای است از ذات و صفات و افعال خداوند و مانند یک موجود آسمانی، در اصل هستی خود از هرگونه آلودگیهای مادی برکنار است و دارای مرتبه‌ای از قدرت خداوند است البته این توانایی را خداوند به او بخشیده که در قلمرو خود همچون خداوند خلاق باشد. یعنی همانطور که خداوند که خلاق متعال است در سراسر جهان با عظمت، یکتا آفریننده موجود است، او نیز در محیط قدرت خود سمت آفرینندگی داشته باشد و اشیاء را در محیط ذهن ایجاد نماید. ولی ناگفته پیداست که نفس با همه قدرت و عظمتی که دارد، چون بالاخره در مراتب نازل وجود واقع گردیده و از ساحت قدس الهی با فواصل بسیار بدور است، افعال و صورتی‌هایی که از او بظهور می‌رسند، در نهایت ضعف وجود می‌باشند و اگر چه مخلوقات ذهنی ماهیات اشیاء هستند و ماهیت که قبول کننده وجود است در هر دو مرتبه وجود خارجی و ذهنی یکی و لایتغیر است ولی بدیهی است که وجود در محیط ذهن در مقایسه با وجود خارجی، مرتبه‌ای ضعیف است و لذا آن خواص و آثاری که از یک موجود خارجی مطلوب و مترتب است در بر ندارد<sup>۱</sup>.

رابطه‌ای اضافی میان عالم و معلوم باشد. دوم اینکه، آنچه در ذهن آدمی موجود می‌گردد با آنچه در خارج موجود است از نظر ذات و ماهیت یکی است، یعنی ماهیت موجود خارجی همان ماهیت موجود ذهنی است و تفاوت صرفاً بوجود است که یکی موجود بمرتبه‌ای قوی از وجود است (خارجی) و دیگری موجود بمرتبه ضعیف از وجود است (ذهنی)، و هر مرتبه آثار خود را دارا می‌باشد.

بنظر حکمای اسلامی مسئله حکایتگری و انکشاف علم نسبت به معلوم و تطابق میان آندو متکی بر همین امر دوم یعنی اتحاد ذاتی و ماهوی است. چون بی شک وجود خارجی با وجود ذهنی مغایرت دارد و هیچکس نمی‌گوید در هنگام علم موجود خارجی به ذهن منتقل و نزد او حاضر می‌گردد. بلکه بی‌گمان وجودی دیگر و مستقل است. حال اگر ماهیت و ذات شیء خارجی نیز مغایر ذات و ماهیت شیء ذهنی باشد یعنی ذهن با خارج نه از لحاظ وجود تطابق داشته باشد و نه از لحاظ ذات و ماهیت، به هیچوجه علم جنبه کاشفیت نمی‌داشت و هرگز بشر توجه و التفات به خارج پیدا نمی‌کرد و صور علمی و ادراکی مانند سایر حالات نفسانی از قبیل لذات، درد و غیره می‌بود. در حالیکه جای تردید نیست که ما در ذهن خود از حقایق اشیاء خارجی صورتهایی داریم که همین صورتهای اشیاء خارجی را به ما می‌نمایانند. و حکمای اسلامی از طریق اتحاد ماهوی میان وجود ذهنی و وجود

### نظری که در حکمت

اسلامی بعنوان نظر معتبر شناخته شده همان است که وقتی ما به چیزی علم پیدا می‌کنیم ذات و ماهیت آن شیء در ذهن ما وجود دیگر پیدا می‌کند.

خارجی فاصله میان ذهن و خارج را برداشته و کاشفیت و حکایتگری و انطباق را حل کرده‌اند و با مشکلی که فنونولوژیستها در اروپا با آن مواجه بوده‌اند،

آنچه گفته شد خلاصه‌ای بود از بیان حکمای اسلامی در خصوص مسئله وجود ذهنی و با امعان نظر کاملاً معلوم می‌گردد که مدعای حکمای اسلامی در این مسئله دو امر است. یکی این است که در هنگام علم در ذهن آدمی پدیده‌ای موجود می‌گردد و چنین نیست که صرفاً علم

۱ - برای توضیح بیشتر رک: صدرالمتألهین، المسائل القدسیه، ص ۳۲ و نیز اسفار ج ۱ ص ۲۶۲.

در این نظریه نفس آدمی مبدل به جهان دیگری می‌گردد که نامش جهان عقلی است. فرق میان این عالم و عالم خارج در این است که اشیاء در عالم خارج با لباس هستی طبیعی و مادی خود، نمود می‌کنند ولی در عالم عقلی با لباس هستی ذهنی پدیدار می‌گردند.

تفاوت اصلی این نظریه با نظریه فنومنولوژیستها، این است که این گروه واقعیت و حقیقت هر چیز را همان وجود خارجی آن می‌دانند و بنظر آنان پدیدار نمادی از واقعیت است و واقعیت ممکن نیست به ذهن بیاید. در حالیکه بنظر حکیمان مسلمان واقعیت و حقیقت اشیاء همان ذات و چیستی آنهاست که در هر دو ظرف (خارج و ذهن) محفوظ است و وجود در ذات و چیستی و حقیقت و واقعیت اشیاء دخالتی ندارد، و باصطلاح وجود برای حقایق و ذات اشیاء جنبه ظرفی دارد. بنظر حکیمان مسلمان حقیقت و ذات شیء یکی است که گاهی در ظرف و لباس وجود خارجی موجود می‌شود که دارای آثار خارجی است و گاهی در ظرف و لباس وجود ذهنی موجود می‌شود که آن هم دارای آثار ذهنی است، ولی هر دو ظرف و لباس برای یک حقیقت‌اند.

البته همانطور که قبلاً اشاره کردیم، این نظریه معتبر در حکمت اسلامی است. که بعد از عصر خواجه طوسی (۵۹۷-۶۷۲ هـ ق) مطرح گردیده و در حکمت صدرالمآلهین بنحو مبسوطی بیان و با دلایلی محکم به

فنومنولوژیستها معتقدند میان ذهن و جهان خارج فاصله است و این فاصله هیچگاه ممکن نیست پر شود به موجب نظر آنان آدمی بطور کلی نسبت بخارج از ذهن خود مسدود است، آنچه نزد ذهن آدمی است «فنومنون»های ذهنی است، یعنی آن چیزی که خودش را به ما نشان می‌دهد. ما بوجود فی نفسه آنها «نومن» دسترسی نداریم.

بنظر حکمای اسلامی تالی فاسد مترتب بر اینگونه طرز تفکر انکار علم و شناخت خارج است، یعنی آنکه اگر این رابطه را قطع کنیم و بگوییم آنچه ذهن ما به آن دست یافته است، هیچگونه انطباقی با آنچه در خارج است ندارد و آنچه در خارج است ممکن است چیزی باشد که هرگز به تصور ما نیامده و نخواهد آمد، اصولاً چه تفاوتی میان علم و جهل خواهد بود؟ و اساساً چه دلیلی در دست است که اصلاً چیزی در خارج وجود دارد؟

حکمای اسلامی با این بیان که هر شیء دو گونه هستی دارد، یکی در عالم خارج که مادی است و وجود دیگر برای همان شیء در ذهن است که همان وجود علمی است و میان این دو وجود مماثلت است نه وحدت، تنها وحدت در ماهیت و ذات این دو موجود است که ذهن آدمی را نسبت به خارج باز نموده و به او قدرت آگاه شدن به اشیاء خارجی همانگونه که هست اعطاء نموده‌اند. حکیمان مسلمان در جای خود ثابت کرده‌اند که وجود

### فلسفه فنومنولوژیستها

معتقدند میان ذهن و جهان خارج فاصله است و این فاصله هیچگاه ممکن نیست پر شود به موجب نظر آنان آدمی بطور کلی نسبت بخارج از ذهن خود مسدود است.

اثبات رسیده است و در مقابل این نظریه، اقوال دیگری وجود دارد از جمله قول گروهی از متکلمین اسلامی است که علم را صرفاً نوعی تعلق یعنی اضافه میان عالم و معلوم می‌دانند. این قول از ابوالحسن اشعری شروع می‌شود و بعدها توسط فخر رازی (۵۴۳ - ۶۰۶ هـ ق)

چه عینی و چه ذهنی در ذات و چیستی اشیاء مأخوذ نیست همانگونه عدم در آنها مأخوذ نمی‌باشد، چنانچه اشیاء نسبت بوجود و عدم بی تفاوت است و لذا چنانچه ذات در لباس وجود خارجی ظاهر گردد با آنکه در لباس وجود ذهنی ظاهر شده هیچگونه تفاوتی در ذات

تقویت می‌گردد.

ذهنی و موجود خارجی را. از جمله دلایل نسبتاً قابل توجه، دلیلی است که نخستین بار توسط خواجه طوسی در کتاب *تجريد الاعتقاد* مطرح شده است. وی مهمترین شاهد موضوع وجود ذهنی را قبول «قضایای حقیقیه» می‌داند. وی می‌گوید:

«وجود به دو قسم ذهنی و خارجی منقسم می‌گردد در غیر اینصورت (یعنی آنکه اگر وجود ذهنی نداشتیم) قضیه حقیقیه به کلی بی‌اساس و باطل بوده»<sup>۲</sup>.

خواجه بیش از این توضیح نمی‌دهد و ما با رعایت اختصار بشرح زیر بیان می‌کنیم. یکی از تقسیماتی که برای قضایا در میان حکمای اسلامی ارائه شده، تقسیم به ذهنیه، خارجیّه و حقیقیه است. این تقسیم در منطق ارسطو نبوده است و نخستین بار ظاهراً توسط ابن سینا مطرح شده و بعدها در آثار سهروردی (وفات ۵۶۳۲ق) ملاصدرا، رشد جالبی پیدا کرده است. این تقسیم مربوط به موضوع قضیه است. اگر موضوع قضیه در ذهن باشد، ذهنیه و اگر موضوع خارج از ذهن باشد، خارجیّه و

قول دیگر در میان حکیمان مسلمان آن است که در عین قبول بخش نخست مدّعی یعنی اصل وجود ذهنی، بخش دوم یعنی اتحاد ماهوی و ذاتی با خارج را منکر شده و گفته اند در وجود ذهنی چنین نیست که ماهیت شیء معلوم در ذهن حضور و وجود پیدا کند آنچه در حضور و وجود می‌یابد چیزی جز تصویر و شبیحی بیش نیست. قطب‌الدین شیرازی (وفات: ۷۱۰ یا ۷۱۶هـ ق)

صاحب *درة التاج* در شرح کتاب *تجريد الاعتقاد* اثر خواجه طوسی، بر همین نظر است او معتقد است اینکه حکما علم را بصورت حاصله نزد ذهن تعریف کرده‌اند، منظورشان از صورت، چیزی جز تصویر نیست یعنی چیزی جز نقشی همانند آنچه که یک نقاش از شیء خارجی می‌کشد، در ذهن حاصل نمی‌شود و ناگفته پیداست که این نظریه با نظریه‌ای که بعنوان نظریه معتبر معرفی کردیم تفاوت روشن دارد. چرا که انعکاس شبیح و تصویر در نفس، غیر از وجود یافتن ذات و حقیقت شیء است. آنچه در حکمت صدرا به اثبات می‌رسد، این است

### ◀ بنظر حکیمان مسلمان

حقیقت و ذات شیء یکی است

که گاهی در ظرف و لباس وجود خارجی موجود می‌شود

که دارای آثار خارجی است و گاهی در ظرف و لباس وجود ذهنی موجود می‌شود

که آن هم دارای آثار ذهنی است،

ولی هر دو ظرف و لباس برای یک حقیقت اند.

اگر موضوع قضیه ذات و ماهیت شیء است و نظری بر وجود بطور کلی نیست، قضیه حقیقیه خواهد بود.

الف - قضیه ذهنیه: مانند آنکه می‌گوییم، انسان نوعی از حیوان است. طرف حکم در این قضیه ذهن است چون انسان در ذهن، نوعی از حیوان است و نوع بودن انسان مربوط به انسان در ظرف وجود خارجی نمی‌باشد چرا که انسان خارجی نمی‌تواند وصف نوعیت داشته باشد و وجود در ذهن قید موضوع است.

ب - قضیه خارجیّه: مانند آنکه می‌گوییم، تمام ایرانیها

که ذهن موجودی در محیط و قلمرو خود ایجاد و خلق می‌کنند که با آنچه وجود عینی و خارجی دارد از نظر ذات و حقیقت و چیستی وحدت دارد. و تفاوت آنها در وجود است.

### دلایل وجود ذهنی

حکمای اسلامی برای اثبات مدّعی خود دلایلی اقامه کرده‌اند که با توجه به سیر تاریخی بحث آنگونه که اشاره کردیم بعضی از این دلایل، اثبات کننده بخش اول مدّعی آنان است یعنی اینکه در هنگام علم آدمی به اشیاء وجودی در ذهن متحقق می‌گردد، نه اینکه صرفاً تعلق و اضافه‌ای میان عالم و معلوم است. و بخشی اثبات کننده هر دو بخش است یعنی هم اثبات می‌کند اصل وجود ذهنی را و هم اثبات می‌کند وحدت ماهوی میان موجود

۲ - خواجه طوسی، *تجريد الاعتقاد*: الوجود ينقسم الى الذهني والخارجي والابطال الحقیقیة.

فارسی سخن می‌گویند. ظرف حکم در اینگونه قضایا خارج است و منظور آن است که همه ایرانیها اعم از آنان که قبلاً بوده اند و یا آنانکه بعدها خواهند بود، همه فارسی سخن می‌گویند و بتعبیر دیگر محمول در ظرف خارج حمل بر موضوع خارجی می‌گردد و خارج، قید موضوع است.

ج - قضیه حقیقیه: مانند آنکه می‌گوییم، هر آهنی در حرارت منبسط می‌شود. در اینجا حکم روی طبیعت کلی موضوع رفته و هیچ محدودیتی به ظرف وجود ندارد بلکه حکم شامل طبیعت موضوع می‌شود خواه افرادش در زمان حاضر در خارج موجود باشند یا در زمان گذشته موجود باشند و یا آینده موجود بشوند. در این مثال به هیچوجه مقصود این نیست که آهنهای گذشته و یا حال و یا آینده چنین حکمی دارند بلکه مقصود این است که طبیعت آهن اینچنین است.

تمام قضایایی که در علوم و فنون بشری بکار می‌روند از قسم قضایای حقیقیه هستند، چراکه اینگونه قضایا کلی و عمومی است و تعلق به زمان و مکان خاصی ندارد.

پس از بیان این مقدمه می‌گوییم، ما قضایایی از این قسم داریم که حتماً صادق است ولی هیچگاه در خارج وجود ندارد. و حتی بعضی علیرغم صدق، از ممتنعات منطقی و عقلی هستند مثلاً می‌گوییم اجتماع نقیضین محال است. حال سؤال این است که ظرف حکم در این قضایا کجاست؟ بی‌گمان شخصی که چنین حکمی می‌کند نخست معنایی از اجتماع نقیضین در ذهن خود دارد و سپس محمول را بر آن حمل می‌کند. ولی آیا مقصود این است که اجتماع نقیضین در ذهن محال است؟ بی‌گمان چنین نیست. چون این صفات بر این موضوع بقید آنکه در ذهن باشد حمل نمی‌شوند.

آیا مقصود آن است که اجتماع نقیضین در فرض وجود چنین صفتی دارد؟ و بتعبیر دیگر آیا این قضیه حملیه را باید به شرطیه مبدل نمود؟ باز هم یقین چنین نیست. چرا که معنا ندارد بگوییم اجتماع نقیضین اگر موجود شود محال است.

حکمای اسلامی می‌گویند در اینگونه قضایا محمول مربوط است به حقیقت و ذات موضوع و کاری بوجود ندارد. درست است که در هنگام حکم، وجود ذهنی ظرف برای موضوع است ولی بهیچوجه قید برای موضوع نیست. حال چنین نتیجه می‌گیریم از اینکه ذهن چنین حاکمی بنحو ایجابی می‌کند و موضوع در خارج وجود ندارد و

برای هر حکم ایجابی لازم است که موضوع در یک ظرفی وجود داشته باشد چون در خارج نیست، پس باید در ذهن باشد، که هست.

#### مثال دیگر:

می‌گوییم آهن در حرارت منبسط می‌شود در این قضیه مقصود کدام آهن است، آیا آهنهای موجود؟ یقیناً اینطور نیست. و بطور کلی در این قضایا نظر بر وجود خارجی نیست پس مقصود چیست؟

به یقین در هنگام حمل گوینده موضوع را در ذهن دارد. ولی آنچه در ذهن او موجود است ذات و حقیقت آهن است و محمول را بر موضوع در همان ظرف وجود حمل می‌کند ولی وجود ذهنی را قید موضوع قرار نمی‌دهد چراکه اگر چنین بود فقط آهن باید در ذهن متصف به حرارت بشود. در حالیکه چنین نیست بلکه آهن ذاتاً و حقیقتاً بگونه‌ای است که با حرارت منبسط می‌شود. حال چنین نتیجه می‌گیریم: اینکه در اینگونه قضایا که صادق می‌باشند، محمول بر ذات موضوع حمل می‌شود و موضوع بگونه‌ای است که شامل همه افراد خود خواه آنچه وجود داشته و خواه بوجود نیامده می‌گردد، اثبات کننده نظریه حکمای اسلامی در وجود ذهنی است. به خاطر آنکه ذهن در اینگونه قضایا موضوع که در ظرف ذهن وجود دارد، محمول را بر آن ذات و حقیقت حمل نموده است. ذات و حقیقت در هر لباس و ظرفی که تحقق یابد این صفت را دارد. خواه وجود خارجی و خواه وجود ذهنی. و اگر نظریه حکمای اسلامی را نپذیریم باید اینگونه قضایا باطل و بی‌معنی باشد. در حالیکه تمامی قضایایی که در علوم بکار می‌رود از این قبیل قضایا هستند مانند آنکه می‌گوییم: هر جسمی متناهی است. یا آنکه می‌گوییم هر مثلثی مجموع زوایای آن برابر با دو قائمه است که در اینگونه قضایا، به هیچوجه هنگام حکم منظور موضوعات موجود نیست بلکه حکم کننده، محمول را بر ذات و حقیقت بار می‌کند و ظرف وجود ذات و حقیقت، خارج نیست چون آنچه در خارج یافت می‌شود افراد و مصادیق ذات و حقیقت هستند، و اگر منظور افراد موجود باشد دیگر افراد غیر موجود متصف به این صفت نخواهند بود، ذات و حقیقت کلی است، و بگونه‌ای است که یکجا شامل همه افراد اعم از موجودین و غیر موجودین می‌شود و چنین معنایی هیچگاه در خارج وجود ندارد. □